

عنوان مقاله : جهان عرب در ابتدای قرن بیست و یکم

نویسنده: احمد یوسف احمد

مترجم: سید محمود موسوی بجنوری

اشاره

- وضعیت سیاسی اعراب در قرن بیست و یکم طلب می کند که برای درک وضعیت سیاسی جهان عرب ویژگی های ساختاری و چارچوب های رفتاری این کشور ها در طول قرن بیست و یکم در چهار مقوله مد نظر قرار گیرد. این مقولات عبارتند از : مسئله استقلال هفت کشور عربی در ۱۹۴۵، مسئله موج استقلال خواهی دهه های پنجاه و شصت که به پیدایش ۲۲ کشور عربی منجر شد و مسئله اختلاف میان کشورهای عربی با توجه به ملاک های عربیت و پیشینه تاریخی و ترکیب جمعیتی برخی کشورهای عربی و **مشکلات مرزی و منطقه ای اعراب**، این چهار مقوله توسط نویسنده در مقاله زیر مورد بررسی قرار گرفته است.

- طبعا وضعیت نظام عربی، کارکردهای منطقه نظام عربی و مسئله نگاه به آینده از جمله مطالبی است که درون آن مسئله اتحادیه عرب کار مشترک اعراب از نظر کمی و کیفی مبارزه با ضعف های نظم رسمی عربی، کشمکش های درون اعراب، جنگ خلیج فارس، فرایندهای کند راه حل سیاسی در میان اعراب تجربه صلح و جنگ از ۱۹۶۷ به بعد و چارچوب همکاری ها و ریشه های صلح مد نظر قرار گرفته اس تا رفتار اعراب و نگرانی های آنها در آغاز قرن بیت و یکم و مقاطع پویایی های آینده را توضیح دهد.

مبارزه با ضعف های نظم رسمی عربی

مقدمه

- دو مرکز پژوهشی عربی، مرکز بررسی های وحدت عربی (بیروت) و مرکز مطبوعات و چاپ و نشر خلیج فارس (شارجه) در سال ۲۰۰۰ سمینار مشترکی با هدف بررسی وضعیتی جهان عرب در ابتدای قرن بیست و یکم تحت عنوان اعراب در سال ۲۰۰۰ برگزار کردند در این سمینار اندیشمندان عرب دیدگاه های خود را در مورد وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان و جهان عرب ارائه کردند که حاصل و نتیجه این سمینار به صورت کتابی با عنوان جهان عرب میان دو قرن - درس هایی از قرن بیستم و ایده هایی برای قرن بیست و یکم منتشر شد.

مرکز مطبوعات و چاپ و نشر
خلیج فارس (شارجه)

مرکز بررسی های وحدت عربی
(بیروت)

- احمد یوسف احمد، مدیر **مرکز پژوهش ها و بررسی های عربی - قاهره** در این سمینار مقاله خود را در زمینه وضعیت سیاسی اعراب در سال ۲۰۰۰ عرضه کرد که با بحث ها و تضارب آرای اندیشمندان عرب شرکت کننده در اجلاس روبرو شد. نظر به برجستگی علمی این استاد مصری و اهمیت موضوع، برگردان فارسی این مقاله تقدیم خوانندگان محترم می شود. امید است این اثر پژوهشگران ایرانی را در درک وضعیت سیاسی جهان عرب یاری دهد.

یکم: وضعیت سیاسی کشورهای عربی

- برای درک وضعیت سیاسی جهان عرب در ابتدای قرن بیست و یکم لازم است ویژگی های ساختاری و چارچوب های رفتاری این کشورها را درک کرد. در این باره چهار ملاحظه اساسی مد نظر است:
- ۱- در سال ۱۹۴۵ با استقلال هفت کشور عربی نخستین بار نظام سیاسی عربی موجودیت یافت و با امواج استقلال خواهی سیاسی در دهه های پنجاه و شصت و ابتدای دهه هفتاد شمار دیگری از کشورهای عربی به استقلال رسیدند به طوری که هم اکنون شاهد موجودیت ۲۲ کشور عربی هستیم که رسماً به عضویت اتحادیه عرب پذیرفته شده اند.

ویژگی های ساختاری و چارچوب های رفتاری

- افزایش شمار کشورهای عربی در عین حال که مایه قدرت است می تواند عامل ضعف نیز تلقی شود، زیرا نظام عربی از سویی نمی تواند آن دسته از کشورهای عربی را که قادر نیستند با قدرت در فرایندهای ناسیونالیستی گام بردارند کنار بگذارد و از سوی دیگر با حداقل سطح توافق میان کشورهای عربی پیش می رود.

فرایندهای ناسیونالیستی

- در عین حال افزایش شمار کشورهای عربی موجب شده است که ملاک های ساده ای برای مقوله قومیت کشورها مطرح شود. نتیجه این نرمش پیوستن کشورهایی چون سومالی، جیبوتی و جزایر کومور(قمر) به نظام عربی است، بدون اینکه به معنای متعارف این کشورها شرایط قومیت عربی را داشته و یا این که نخبگان حاکم بر آنها قدمی در راه تقویت این شرایط برداشته باشند. از این رو به نظر می رسد که نظام عربی قادر تاثیرگذاری در این کشورها نیست، ولی در عین حال ناگزیر است بعضا تاثیرات سوء عضویت آنها در اتحادیه عرب را متحمل شود.

تاثیرات سوء عضویت آنها

- مثلاً نسبت به یک کشمکش منطقه ای زیانبار که یکی از این کشورها دستخوش آن شود، موضع بگیرد یا به طور کلی با آن منطقه قطع رابطه کند و یا با پدیده هایی مثل مداخله خارجی در این کشورها و **همچنین تجزیه بخشی از خاک این کشورها روبرو شود**. از این رو گسترش دایره کشورهای عربی و افزایش شمار اعضای آن به عنوان منابع جدید قدرت نظام عربی موجب شد که در سال ۲۰۰۰ شاهد گروهی از کشورهای عربی باشیم که یا کاملاً مضمحل شده اند و در نتیجه یا فاقد دولت و در آستانه فروپاشی هستند و این شرایط از قدرت نظام عربی کاسته است.

۲- افزون بر اختلاف میان کشورهای عربی از جهت ملاک های قومی و پیشینه تاریخی این کشورها، بادی به تفاوت های متعدد موجود دیگر همانند، نابرابری در جمعیت، ثروت و اختلاف ر نوع نظام سیاسی کشورهای عربی توجه داشت. این اختلاف ها نتایج منفی مشخص بر کارکرد نظام عربی داشته است. به ویژه تفاوت های موجود در دو دسته از کشورهای عربی پرجمعیت اما فقیر، در مقابل کشورهای کم جمعیت اما ثروتمند عاملی بوده که پدیده مهاجرت نیروی کار را از کشورهای گروه اول به کشورهای عربی گروه دوم موجب شده است. از این رو تقابل فقر و ثروت از موانع عمده تکامل عربی بوده و چالش هایی در برابر توانایی های این نظام موجب شده است.

ملاک های قومی و پیشینه تاریخی

- تضاد در حکومت های سیاسی هم موجب کشمکش های شدیدی در درون نظام عربی شده که احیاناً به تناقض در رویکردهای این نظام در قبال مسائل مهم و روابط خارجی آن منجر شده است. با این همه در فرایند گسترش نظام عربی برخی جنبه های این تضاد اوج گرفت و برخی دیگر کاهش یافت و برخی نیز در وضعیت پیشین خود باقی ماند،

- برای مثال می توان به وجود شکاف در ثروت کشورهای عربی اشاره کرد که در نیمه دوم دهه هفتاد با افزایش عمیق تر شد و سریع بهای نفت به مراتب و حتی پس از کاهش دوباره بهای نفت و یا به هدر رفتن درآمدهای نفتی کشورهای عربی در جنگ های منطقه ای و عربی که با مداخله بین المللی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ در پی جنگ خلیج فارس به بهانه حمایت از امنیت منطقه، صورت گرفت از میزان این شکاف کاسته نشد. از این رو جهان عرب در آستانه قرن بیست و یکم به وضعیتی ویژه دچار است.

نیمه دوم دهه هفتاد

- در یک کشور عربی تولید ناخالص ملی طبق آمار رسمی حدود ۱۳۰ میلیارد دلار و در کشور دیگر تنها یک میلیارد دلار است و یا درآمد سرانه یک کشور عربی ۱۹ هزار دلار و در کشور عربی دیگر حدود ۵۰۰ دلار است. در زمینه نابرابری در جمعیت کشورهای عربی هم تحولی ریشه ای به چشم نمی خورد. **کشور مصر به تنهایی یک چهارم جمعیت عرب را در بر می گیرد** و کشورهای مغرب، الجزایر و سودان حدود یک سوم جمعیت اعراب را شامل می شوند. در مرحله بعد ما شاهد کشورهای عربی با جمعیت متوسط و یا کم هستیم. نظر به همه این مسائل، مشکلات دیگری چون پیچیدگی های رابطه میان کشورهای بزرگ و کوچک، رفت و آمدهای کارگری و بعضا مشکلات امنیتی در کشورهای عربی وجود دارد که موانعی موجب شده و راه حل هایی را می طلبد.

- نکته قابل توجه دیگر تضاد در شکل حکومت های عربی است که به نظر می رسد با گذشت زمان کاملاً دگرگون شده است. جهان عرب با هفت کشور موجودیت یافت که در هر دو کشور عربی با یک سوم آن نظام جمهوری و در بقیه آنها نظام پادشاهی موروثی حاکم بود ولی اکنون و در آستانه قرن بیست و یکم این نسبت ها دگرگون شده است و از میان بیست و دو کشور عربی چهارده کشور یا حدود دو سوم دارای نظام جمهوری اند و هشت کشور با نظام پادشاهی اداری می شوند. علاوه بر این نماد تضاد ما شاهد سطح نازل مشارکت سیاسی مردم در کشورهای عربی هستیم.

نظام پادشاهی موروثی

- در ابتدا برخی حکومت های عربی با نظام های پادشاهی یا جمهوری روش های لیبرالیستی ناقصی را تجربه کردند، اما بعد ها همین میزان نیز رها شد. همچنین با به قدرت رسیدن حکومت های انقلابی عربی این کشورها هم نتوانستند شیوه های درست اجرای برنامه های خود را انتخاب کنند. حکومت های پادشاهی محافظه کار هم به علل مشخص عمدتاً قادر به این کار بودند. کشمکش میان این دو گروه از دولت های عربی به ادامه این وضعیت کمک کرده است.

- در پی ضربه ای که دولت های انقلابی عرب از شکست در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسراییل متحمل شدند و همچنین در پی تحولاتی که حاکی از پیروزی قاطع و جهانی لیبرالیسم در دهه هشتاد بود دولت های عربی به درجه های متفاوت قدم هایی در جهت نظام چند حزبی برداشتند و یا طرح هایی را به اجرا گذاردند

نظام چند حزبی

- بر این مبنا در تقریباً دو سوم کشورهای عربی به احزاب اجازه فعالیت محدود داده شد و در ده کشور از چهارده کشور عربی دارای انتخابات یا همه پرسی ریاست جمهوری و در همه این کشورها به استثنای آنها که وضعیت ویژه داشتند انتخابات مجلس برگزار شد. همچنین در سه کشور عربی با حکومت پادشاهی قوه مقننه منتخب وجود دارد و در برخی از این حکومت ها شیوه های برگرفته از معیارهای غربی تجربه می شود. دیگر دولت های عربی پادشاهی هم تا یک درجه خاص دارای نهاد مقننه اند که به تدریج گسترش می یابد و یا مجالس شورای خاص خود را دارند.

اجازه فعالیت محدود

- بدون اینکه قصد انکار این تحولات را داشته باشیم، باید اذعان کرد که دموکراسی تاکنون در جهان عرب درونی نشده است. بخش اعظم احزاب فعال سیاسی عربی ماهیت شکل دارند و تاکنون در هیچ انتخاباتی یک رئیس جمهور عرب از قدرت کار نرفته و همچنین موانعی قانونی و آشکار در برابر مجالس این کشورها پیش بینی شده است که حق رای عدم اعتماد به دولت ها را از آنها سلب می کند. در عین حال موانع سیاسی دیگری پیش روی حرکت مجالس در نظر گرفته شده است

درونی شدن

- و ما شاهد انتقادهای بسیاری به روند انتخابات اغلب کشورهای عربی و ادامه نفوذ عوامل نظامی و امنیتی در تعدادی از این حکومت ها و رخداد های پیچیده برای تقویت نقش خانواده های حاکم وسایلی از این قبیل هستیم و در مقابل به علت حضور مخالفین که به شکل بی سابقه ای در مبارزات سیاسی از خشونت استفاده می کنند درگیری های خونین را در برخی کشورهای عربی شاهدیم. از این رو وضعیت سیاسی کشورهای عربی در ابتدای قرن بیست و یکم حاکی از نقص در تجربه دموکراتیک به گونه ای نگران کننده است.

تقویت نقش خانواده های حاکم

- بدین معنا که فرد محوری در فرایند تصمیم گیری در جهان عرب همچنان غلبه دارد و این امر موجب شده است که سطح تصمیم گیری در کشورهای عربی ارتقا نیابد. با توجه به حرکت های ابتدایی و محدودی که در زمینه دموکراسی برداشته شده و موانعی که پیشروی تکامل این حرکت وجود دارد این احتمال را تقویت می کند که در ربع اول قرن بیست و یکم فشارهایی برای حرکت در جهت تحول دموکراتیک در جهان عرب شکل گیرد و از این ناحیه بی ثباتی هایی را در کشورهای عربی به وجود آورد که بر کارکرد نظام در داخل و سطوح منطقه ای و بین المللی تاثیر سوء دارد.

فرد محوری

- چنین احتمالاتی هنگامی بیشتر تقویت می شود که همزمان با تغییر قطعی شماری از حکام عرب در دهه اول قرن بیست و یکم دست کمبه علت کهولت سن روبرو خواهیم بود و همچنین نیروهای عمده مخالف در تعدادی از کشورهای عربی در مبارزه خودخواسته یا ناخواسته شیوه های غیردموکراتیک را برگزیده اند. این مسایل سوال های واقعی را درباره آینده تحول دموکراسی در جهان عرب مطرح می کند.

- ۲- ترکیب جمعیتی در برخی کشورهای عربی حاکی از وجود اقلیت های غیر عرب است که از وضعیت نامتناسب اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رنج می برند و این امر آنها را به چالش با حکومت های خود و ایجاد بی ثباتی سیاسی در این کشورها سوق داده است. (۳)

- این وضعیت در حالی که همچنان ادامه دارد که نشانه ایاز بهبود شرایط عمومی دیده نمی شود. در برخی کشورهای عربی این وضعیت ده ها سال و حتی در برخی کشورها ۴۰ یا ۵۰ سال است که ادامه دارد و آثار زیانبار اقتصادی و سیاسی آن گریبان آنها را گرفته است، به ویژه این که کشورهایی در منطقه و جهان افکار جدایی خواهانه در جهان عرب را تقویت می کنند تا توجه این کشورها را معطوف به مشکلات ناشی از اقلیت ها نمایند و یا حتی بعضا این کشورها را تجزیه کنند. در برخی از این کشورها به علت وجود توازن طایفه ای حساس هر گاه یکی از گروه ها کوشیده است موازنه را به نفع خود تغییر دهد قدرت های منطقه ای و بین المللی فرصت و امکان مداخله یافته اند.

اقلیت ها

- عامل دیگر در این زمینه، میراث نظام استبدادی است. از این رو دست کم چهار کشور عرب از جنگ های ویرانگر داخلی رنج برده اند، به نحوی که یکی از آن ها در سال ۲۰۰۰ به وضعیت فروپاشی کامل و فقدان دولت رسید و در دو کشور عربی دیگر مناطق تحت سلطه اقلیت از دایره نفوذ و سیطره دولت مرکزی خارج شده است و این همه بدین معنا است که نظام عربی از مدتی پیش تاکنون وارد مرحله دفاع، نه تنها از همبستگی که حتی از سلامت منطقه ای برخی واحدهای خود شده است.

میراث نظام استبدادی

- ۴- حدود یک سوم کشورهای عربی به طرح درخواست های منطقه ای می پردازند که مشکلات مرزی با دیگر کشورهای عربی را موجب می شود و اگر بر شمار کشورهای عرب را که این درخواست ها در ارتباط با آنها مطرح شده و یا اینکه در قبال این درخواست ها موضعی مشخص در چهارچوب موازنه نیرو در داخل میهن عربی با یکی از مناط فرعی آن دارند بیافزاییم در آن صورت این نسبت دست کم به حدود نیمی از کشورهای عربی افزایش می یابد.

طرح درخواست های منطقه ای

- این امر بدین معنا است که نیمی از اعضای نظام عربی درگیر مسائل مرزی است که بعضاً آرام می گیرد و به مشکلات بلاتکلیف تبدیل می شود و بعضاً به غلیان در می آید و تا مرز درگیری مسلحانه و جنگ مرزی با جنگ تمام عیار پیش می رود و این در حالی است که مشکلات مرزی چون دیگر موارد اختلافی در درون اعراب به صورت مسئله ای مزمن و لاینحل طی ده ها سال ادامه یافته است (۵)

درگیر مسائل مرزی

- این مشکل همچنین گاه و بیگاه به نسبت های متفاوت بر همبستگی جهان عرب تاثیر گذارده و زمینه مداخله های گسترده خارجی را پدید آورده است. هم اکنون و در ابتدای قرن بیست و یکم می توان نمونه های روشنی از این مشکلات را در جهان عرب مشاهده کرد، مواردی چون مشکلات در مغرب عربی و جزیره العرب و مشرق عربی و با یک مورد حاد **در حوزه نیل** که اخیرا به علت تحولاتی داخلی در یکی از کشورهای طرف دعوا تا حدی فروکش کرده است و به هر تقدیر نمی توان گفت که سرانجامش حل نهایی خواهد بود.

- در عین حال دست کم شش کشور عربی با کشورهای همجوار خود مشکلات منطقه ای یا اقتصادی و حقوقی دارند که کشمکش میان آنها را پیچیده تر کرده و وضعیتی چون کشمکش اعراب و اسرائیل را ناشی شده است. اختلافاتی هم که سبب ساز بحران های منطقه می باشد از این زمره اند، از جمله ادعای امارات نسبت به برخی جزایر در خلیج فارس یا مسئله آب میان دو کشور سوریه و عراق از یک سو و ترکیه از سوی دیگر، یا کشمکش های باقی مانده و حل نشده ای که فعلا آتش زیر خاکستر است مثل ادعای سوریه در مورد استان اسکندرونه ترکیه یا ادعای مغرب نسبت به دو شهر سبکه و ملیله اسپانیا.

مشکلات منطقه ای یا
اقتصادی و حقوقی

- **يمن تنها** کشور عربی است که در پایان قرن بیستم توانست صرفاً مشکل مرزی خود را با کشور همجوار با استفاده از روش قضایی حل کند و آن مشکل تسلط نظامی اریتره بر جزایر حنیش در سال ۱۹۹۵ بود. این وضعیت بدان معنا است که نظام عربی همچنان و با آغاز قرن بیست و یکم در کشمکش‌هایی غوطه‌ور است، به نحوی که برخی آنها امنیت ملی اعراب را آشکارا تهدید می‌کنند و این پرسش مطرح می‌شود که ابزار نظام عربی برای اداره این کشمکش‌ها چیست و این شرایط چه تاثیری بر آینده این نظام دارد. این پرسش‌ها در بحث تحلیلی سوم (منطقه‌ای) این مقاله با توجه به مسایل با اهمیت‌تر به بحث گذارده می‌شود.

با استفاده از روش قضایی

دوم: وضعیت نظام عربی

- نظام عربی به طور رسمی در سال ۱۹۴۵ شکل گرفت که خود راه حلی میانه در قبال دو دیدگاه وحدت کامل عبری و حفظ وضع موجود بود. در این چارچوب اتحادیه عرب به عنوان رابطه کشورهای عربی مستقل و نه قدرتی مافوق آنها شکل گرفت و این در حالی است که در منشور اتحادیه عرب برای گسترش این ارتباط و ورود به مرحله محکم تر راه بسته نیست و برای **دو شیوه** گسترش نظام عربی به صورت زیر راه هموار است:

- ۱- گستره اتحادیه عرب به روالی که در ماده نوزدهم میثاق پیش بینی شده است، یعنی امکان ایجاد روابطی محکمتر و فراگیرتر میان اعضا و ایجاد دادگستری عربی مشروط به موافقت اکثریت دو سوم اعضا با تعدیل میثاق.

- ۲- ایجاد روابطی مستحکم تر از آنچه در میثاق اتحادیه عرب پیش بینی شده است میان دو کشور یا بیشتر در چارچوب مفاد ماده مهم میثاق اتحادیه عرب.

این دو شیوه بیش از این تجربه شده و این ملاحظات به عنوان نتیجه آن قابل طرح است:

- ۱- اتحادیه عرب کوشید در این زمینه ها نیز هماهنگی اعضای خود را با امضای معاهده امنیتی دفاع مشترک در سال ۱۹۵۰ گسترش دهد و حتی تلاش برای گسترش تکامل اقتصادی عربی به موجب همان **معاهده دفاع مشترک و همکاری اقتصادی** نامیده شد و سپس به موجب آن معاهده شماری از توافقنامه ها و راهبردهای بعدی از جمله توافقنامه تسهیل توسعه مبادلات تجاری عربی در سال ۱۹۸۱ و مصوبه اجلاس سران در قاهره در سال ۱۹۹۶ پیش بینی گردید که برنامه ده ساله اجرای آن را از تاریخ آغاز ۱۹۹۷ تا پایان ۲۰۰۶ در نظر گرفت. در زمینه قضایی با تلاش برای اجرای ماده نوزدهم میثاق و ایجاد دادگستری عربی و بالاخره تلاش برای ایجاد شبکه گسترده سازمان های کار عربی با هدف ایجاد زیر ساخت تکامل عربی این کار دنبال شد.

- اما این اقدامات یا به نتیجه نرسید و یا اصولاً در عمل اقدامی برای پیشبرد آنها انجام نگرفت. مثلاً در مزنیه دفاع مشترک راهکارهایی منطقی برای پاسداری از امنیت عمومی اعراب مطرح شده بود. طبق ماده ششم این طرح شورای دفاع مشترک از وزرای خارجه و دفاع کشورهای عضو تشکیل می شد که با اکثریت دو سوم آرا اجرای مصوبات آن برای همه اعضا لازم بود و این برخلاف میثاق اتحادیه عرب تلقی می شد که در آن تصمیمات اکثریت برای اعضا الزام آور نیست و اجرای مصوبات بستگی به موافقت همه کشورها دارد.

اجرای مصوبات

- با این همه طرح دفاع مشترک در خطرناک ترین بحرانی که جهان عرب در دهه آخر قرن بیستم با آن روبرو شد یعنی بحران ناشی از حمله عراق به کویت کارساز نبود و مانع از مداخله نیروهای بیگانه در منطقه نشد. این ناکامی موجب شد در ابتدای قرن بیست و یکم در معادلات امنیتی جهان عرب نیروهای بیگانه نقش محوری داشته باشند و بار دیگر جهان عرب شرایط نیمه دوم دهه پنجاه و یا شرایط پس از شکست است ۱۹۶۷ و حتی پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۲ را تجربه کند.

- در زمینه اقتصادی تلاش اصلی عرب ها ایجاد تکامل اقتصادی و مشخصا در سال های اخیر تصویب برنامه های اجرایی منطقه آزاد تجاری بوده است. اما به رغم تلاش با توجه به اقتصاد مشابه این کشورها و عدم هماهنگی میان برنامه های توسعه آنها و تلاش هر یک از کشورهای عربی برای به دست آوردن امتیازهای ویژه پیش بینی نمی شود که منطقه آزاد جاری عربی بتواند به صورت قابل توجه فعال شود.

عدم هماهنگی میان برنامه های توسعه آنها

- در زمینه تشکیلاتی نیز کشورهای عربی به طرح کارشناسان در مورد دیوان دادگستری عربی اعتراض کردند، اما آنگاه که دیدگاه این کشورها درباره این طرح جمع آوری شد اعتراض ها غیرمتجانس تشخیص داده شد. همچنین این تمایل وجود داشت که موضوع به این بهانه که بررسی آن مربوط به اجلاس سران است و نه اتحادیه عرب از دستور کار جلسه اتحادیه عرب خارج شود و این در حالی بود که سران بررسی این موضوع را چندین بار به شورا واگذار کرده و از شورا خواسته بودند این طرح را به مرحله اجرا درآورد و آخرین بار در اجلاس سران عرب در سال ۱۹۹۶ این درخواست تکرار شد..

- با این همه شور نتوانست کاری از پیش ببرد و نظام عربی در سال ۲۰۰۰ همچنان از تحقق این طرح ناتوان ماند. هر چند که تاسیس دیوان دادگستری عرب کمکی به حل کشمکش های حاد عربی- عربی نخواهد کرد، اما تحقق این طرح بی شک، نشانه تمایل این کشورها به دست کم حل برخی اختلاف های خود به شیوه های قانونی خواهد بود و می تواند سرآغاز مرحله جدیدی تلقی شود که در آن با گذشت زمان به تدریج کشورهای عربی منازعات دو جانبه خود را به شیوه های قضایی حل کنند

تاسیس دیوان دادگستری عرب

- از جنبه های سازمان های کار مشترک عربی هم به رغم جهش کمی و کیفی که سازمان های فنی عربی پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ یافته اند، اما خیلی زو انتقادهایی به فراوانی و توجیه ناپذیر این سازمان ها و توانایی آنها مطرح شد. در سال ۱۹۸۸ شورای اقتصادی و اجتماعی قانونی را تصویب کرد که نظارت بر کاهش تعداد این سازمان ها و جلوگیری از ایجاد سازمان های جدید بود. آن تصمیم به عنوان سرآغاز فعال سازی سازمان های موجود تلقی شد، اما تحولات بعدی نوعی سرگردانی در مورد کار مشترک عربی و پر هزینه بودن آن به ویژه پس از بحران ۱۹۹۰ خلیج فارس و بحرانی شدن روابط عربی-عربی را مطرح کرد.

- از این رو در سال ۲۰۰۰ می توان **سازمان های فنی عربی** را مشاهده کرد که به فقر شدید و ضعف بنیه دچارند و این شرایط تردید هایی را در مورد امکان ادامه کار و یا تاثیرگذاری این سازمان ها مطرح کرده است. روشن است که عامل موثر در همه این تحولات اولویت داشتن منافع ملی هر کشور عربی بر منافع کلی همه اعراب است.

• ۲- بر مبارزه با ضعف نظام رسمی عربی تلاش های درونی برای گسترش این نظام با بهبود عملکرد آن و مقابله با عوامل ضعف انجام گرفت. از جمله این تلاش ها کوشش برای تحقق وحدت فراتر از مرزهای ملی مانند وحدت مصر و سوریه، تلاش برای افزایش ارتباط ها و موثرسازی کارکرد نظام به ویژه در برابر چالش های خارجی با برگزاری نشست سران و همچنین تلاش برای حل مشکلات نظام در سطحی گسترده و یا برگزاری نشست های فرعی بود. در این باره باید خاطر نشانی کرد که نشست های سران عرب از ابتدا یعنی سال ۱۹۶۲ که نخستین نشست سران برگزار شد تا سال ۲۰۰۰ سه مرحله را پشت سر گذاشته است.

وحدت مصر و سوریه

- مرحله نخست، ابزار اجلاس سران عرب با دو معیار عمل کرد . یکی اسکان برگزاری نشست و دیگری تحقق هدف های مشخص این مرحله تا پایان دهه ۶۰ ادامه یافت. در این مرحله چند جلسه سران برگزار و از میزان کشمکش های درون عربی تا حدودی کاسته شد و طی آن فرماندهی نظامی مشترک عربی ایجاد گردید. در مورد طرح های مقابله با برنامه های اسراییل در رود اردن (اجلاس سران عرب در سال ۱۹۶۴ در قاهره و اسکندریه) توافق به عمل آمد.

- مهم ترین نشست سران در این مرحله اجلاس سران عرب در سال ۱۹۶۷ در خرمطوم بود که با موفقیت توانست سنگ بنای امنیت ناسیونالیستی عربی را در برابر پیامدهای شکست ۱۹۶۷ و اشغال بخش دیگری از اراضی عرب به دست اسرائیل پایه گذاری کند. همچنین باید اجلاس سران عرب در قاهره در سال ۱۹۷۰ را به این مرحله افزود که موافق شد درگیری مسلحانه اردن و مقاومت فلسطین را مهار کند.

سنگ بنای امنیت ناسیونالیستی عربی

- **مرحله دوم،** این مرحله طی دهه های هفتاد و هشتاد و تا اجلاس سران عرب در سال ۱۹۹۶ ادامه یافت. از نشانه های عمومی این مرحله نشست های بی نتیجه سران عرب است. سران عرب پس از سفر سادات به فلسطین اشغالی در سال ۱۹۷۷ پی در پی تشکیل جلسه دادند، اما هیچگاه نتوانستند در عمل مانع از سیاست های عادی سازی مصر با اسرائیل شوند. همچنین سران عرب در اوت ۱۹۹۰ در قاهره تشکیل جلسه دادند، ولی نتوانستند، با تجاوز عراق به خاک کویت مقابله ای موثر بکنند. این وضعیت و رویکرد عمومی در مصوبات جلسه سران عرب در سال ۱۹۹۶ هم وجود داشت.

- **مرحله سوم:** این مرحله از سال ۱۹۹۶ آغاز شده و تا پایان سال ۲۰۰۰ همچنان ادامه یافت. از مشخصات این مرحله ناتوانی در برگزاری اجلاس سران به رغم ضرورت برگزاری آن از جهت چالش های خارجی و یا داخلی بیش از هر زمان دیگر است. بهانه ای که بدین منظور عنوان می شود ضرورت برنامه ریزی و تدارک عالی اجلاس سران است، اما به رغم این ادعا به نظر می رسد مشکل در این باشد که بار دیگر منافع ملی کشورها بر منافع مجموعه نظام عربی غلبه کرده است.

- همچنین به نظر می رسد که این ناکامی با چگونگی موازنه قدرت در جهان عرب ارتباط داشته باشد. البته لازم به توضیح است که چند قطبی شدن قدرت اعراب از همبستگی آنها می کاهد و هم اکنون کشوری عربی که بتواند به تنهایی اعراب چنین نقشی وجود ندارد. حتی ائتلافی نیز میان چند قطب قدرت عربی برای ایفای چنین نقشی وجود ندارد. از این رو با آغاز دهه هشتاد نظام عربی، با پدیده شکل های فرعی روبرو شد.

چند قطبی شدن قدرت اعراب

- بنابراین شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱، شورای همکاری عرب و اتحاد مغرب عربی در سال ۱۹۸۹ شکل گرفت. این رویکرد از این زمینه فکری نشأت گرفت که شکل های فرعی عربی می توانند جایگزین کارایی ضعیف نظام فراگیر عربی باشند و می توان از این طریق میان آن دسته از کشورهای عربی که بیشترین شباهت و تجانس را دارند روابطی مستحکم آفرید و این وضعیت را دوره ای انتقالی در فرایند همکاری گسترده عربی تلقی کرد. همچنین چنین وانمود شد که این شکل ها گسترش خواهد یافت تا دیگر شکل های فعال در نظام عربی را در برگیرند. این تلقی مشخصا پس از توافقنامه موسوم به بیانیه دمشق در سال ۱۹۹۱ بیشتر دامن زده شد و سوریه در این چهارچوب توانست برای نخستین بار وارد یکی از شکل های فرعی عربی شود.

- صرف نظر از اهداف واقعی تشکل های فرعی، اعتراض به آنها از این بابت نیست که با همکاری مشترک عربی در سطح عمومی منافات دارند و یا از دیدگاه ناسیونالیستی معقول نیست که با ایجاد این تشکل ها و تقویت همبستگی برخی کشورهای عربی با این استدلال که توانایی مهار این کشمکش ها را چه در نتیجه همبستگی درونی این نظام در سایه یک رهبری مانند وضعیت ادعای عراق نسبت به خاک کویت در سال ۱۹۶۱ ، با مقابله با چالش های خارجی همانند شکست ۱۹۶۷ و تحولات پس از آن تا جنگ اکتبر ۱۹۷۲ داشته است.

- با این همه به این علت که نظام عربی در متحول کردن ویژگی های زیر ساختی خود ناتوان بوده نتوانسته است برای این کشمکش ها که برخی از آنها ده ها سال و حتی طی دو ثلث قرن ادامه داشته راه جلل بیابد. این موضوع موجب شده است که کشمکش های عربی-عربی عامل خطرناکی برای هدر رفتن منابع عربی تلقی شود و این هرز رفتن منابع آنگاه که نظام نتواند وضعیت خود را بهبود بخشد افزایش می یابد.

متحول کردن ویژگی های زیر
ساختی خود

- در سال ۱۹۹۰ نظام عربی با پدیده منحصر به فردی از کشمکش های درونی روبرو شد. عراق پس از ورود به خاک کویت این کشور را به خود منضم کرد. در واقع از این جهت که از زمان تاسیس نظام رسمی عربی در سال ۱۹۲۵ یک کشور عربی هرگز چنین کاری نکرده بود این کشمکش بی سابقه بود. پیش از آن اعراب دوبار با درخواست های منطقه ای مشابه روبرو شده بودند، اما هیچ یک از این موارد به برخورد مسلحانه منجر نشد و هر بار تنها درگیری های محدود مرزی روی داد. در عین حال تجاوز عراق به کویت چند دستگی واقعی عرب ها را موجب شد و آنها را به دو گروه نسبتا همسنگ تقسیم کرد. اگرچه حتی یک دولت عربی تجاوز عراق به کویت را تایید کرد.

چند دستگی واقعی عرب ها

- اگر چه حتی یک دولت عربی تجاوز عراق به کویت را تایید نکرد، ولی اختلاف مشی عرب ها در این تجاوز به گونه ای بود که در عمل کشورهای عربی به دودسته حامی عراق و یا حامی کویت تقسیم شدند. تجربه گذشته عموماً چنین بوده است که در کشمکش عربی به دو دسته حامی عراق و یا حامی کویت تقسیم شدند.

اختلاف مشی عرب ها

- تجربه گذشته عموماً چنین بوده است که در کشمکش های عربی یک کشور عربی به تنهایی رفتاری بر خلاف نظام و ارزش های عربی بروز می داد و در مقابل همه کشورهای عربی با موضع گیری در برابر این رفتار آن کشور را ناگزیر از احترام به اصول نظام و رفتاری پسندیده می کردند. این تجربه به هنگام انضمام اردن به کرانه باختری در سال ۱۹۵۰ و پیوستن عراق به پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ و طرح ادعای ارضی عراق نسبت به کویت در سال ۱۹۶۱ و تلاش این کشور برای ضمیمه سازی خاک کویت به عراق و همچنین درگیری مسلحانه اردن با نیروهای مقاومت فلسطین در سال ۱۹۷۰ و سفر سادات به فلسطین اشغالی در سال ۱۹۷۷ مرتب تکرار شد، اما این تجربه در تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ تکرار نشد..



- همچنین بحران جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ به علت پیچیدگی ها و علل خاص خود برای نخستین بار به بروز اختلاف حاد میان اعراب منجر شد و از کشمکش های عربی-عربی که اصولاً میان کشورهای عربی روی داده چهره جدید و خاصی به نمایش گذاشت

- این جنگ همچنین بر روابط عربی-عربی آثار منفی و خطرناکی بر جای گذاشت، زیرا دولت های عربی غیر مستقیم درگیر این نبرد شدند و پیامدهای منفی آن چنان گریبان اعراب را گرفته است که نمی توان روابط عربی-عربی در منطقه خلیج فارس را به حالت گذشته باز گرداند. ضمن این که شرایط کنونی کمکی به بهبود وضعیت فعلی امنیت خلیج فارس که عامل خارجی همچنان نقش اصلی را در آن ایفا می کند نخواهد کرد.

وضعیت فعلی امنیت خلیج فارس

سوم. کارکرد های منطقه ای نظام عربی

- شاید مهم ترین بعد کارکرد منطقه ای نظام عربی کارکرد آن در مورد کشمکش اعراب و اسرائیل باشد. این کشمکش پس از جنگ ۱۹۶۷ تحولی مشخص یافت و وارد مرحله راه حل سیاسی شد. در یان هنگام طرف های موثر عربی دریافتند تحقق اهداف استراتژیک چون احقاق حقوق کامل فلسطینیان با توجه به موازنه نیروهای منطقه ای و جهانی که جنگ ۱۹۶۷ آن را نشان داد امکان پذیر نیست.

حقوق کامل

- از این رو این گروه از کشورهای عربی کوشیدند هدف خود را بر محو آثار تجاوز یعنی بازگشت به وضعیت پیش از جنگ در ازای پذیرش موجودیت اسرائیل در محدوده مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ قرار دهند. اسرائیل هم پذیرفت وارد این فرایند شود، زیرا اعتقاد داشت ورود به راه حل سیاسی نشانه شکست طرف مقابل است و در عین حال بیش از پیش تعیین کرده بود که با توجه به جهش ایجاد شده در قدرت نظام اعراب پس از جنگ ۱۹۶۷ ادامه دستاوردهای غیر طبیعی این جنگ برایش ناممکن است.

- تجربه حل سیاسی کشمکش اعراب و اسراییل که به تدریج پس از جنگ ۱۹۶۷ آغاز شد چند ویژگی مهم را بدین شرح آشکار کرد:

- ۱- روند بسیار کند فرایند راه حل سیاسی. کافی است در این باره توجه کنیم که یک سوم قرن از زمانی که مصر قطعنامه ۲۴۲ را در نوامبر ۱۹۶۷ پذیرفت می گذرد بدون این که صلحی مگر در دو محور حاصل شده باشد، **نخست** روند مصری مذاکرات صلح و **دوم**، روند اردنی این مذاکرات که در این روند مسائل مهمی چون مذاکره درباره کرانه باختری مسکوت گذاشته شده است. نکته قابل توجه این که روند مصری مذاکرات ویژگی های خاص خود را دارد زیرا پاداش سیاسی و راهبردی صلح با مصر برای اسرائیل بسیار ارزشمند بوده است.

- اسرائیل با این فرایند توانست **مصر** را دستکم از کشمکش خاورمیانه دور و اثبات کند که دستیابی به صلح ممکن است و این امر را می توان در چارچوب مذاکرات دوجانبه تحقق بخشید. در واقع امتیازهایی را که اسرائیل در این محور به مصر داد جنبه استثنایی دارد و بدین معنا نیست که در دیگر محورهای مذاکره امتیازات مشابه خواهد داد.



- از همین رو در روند مذاکرات صلح فلسطینی و سوری تاکنون هیچ تحول ماهوی روی نداده است و این در حالی است که یک دهه کامل از اجلاس مادرید در اکتبر ۱۹۹۱ می گذارد. این کندی ناشی از دو موضوع است: **نخست** پیچیدگی بسیار زیاد کشمکش و **دوم**، تعمد اسراییل در تعلل ورزیدن در این روندها به ویژه اینکه با اشغال اراضی در وضعیت بهتری قرار دارد و در دو دهه گذشته با چالش نظامی عربی عمده ای روبرو نشده است.



تحول ماهوی

- از این رو اسراییل با وقت گذرانی در فرایند صلح می کوشد از فرصت هایی که پیش می آید استفاده کند و مهاجران یهودی بیشتری را بپذیرد و برنامه های شهرک سازی در اراضی اشغالی را تشدید کند.

وقت گذرانی در فرایند صلح

• ۲- تجربه صلح که از پایان سال ۱۹۶۷ گسترش یافت، کاربرد زور را به معنای فراگیر آن در هیچ مرحله ای مردود ندانسته و از این رو است که طی یک سوم قرنی که از فرایند صلح می گذرد، شاهد جنگ فرسایشی در جبهه مصر و جنگ اکتبر در جبهه مصر و سوریه و استفاده اعراب از اسلحه نفت و افزایش مقاومت فلسطین و مقاومت لبنان و انتفاضه فلسطینیان بوده ایم. اسرائیل هم تنها هنگامی حاضر به امتیاز دادن به اعراب شده است که آنها در این کشمکش از زور استفاده کرده اند.



کاربرد زور



انور سادات

- عبدالناصر، رئیس جمهور مصر، پس از جنگ نوامبر ۱۹۶۷ قطعنامه ۲۴۲ را پذیرفت اما طرح راجرز تنها پس از جنگ فرسایشی سال ۱۹۷۰ به جریان افتاد. در فوریه سال ۱۹۷۱ سادات در ارایه طرح صلح پیش قدم شد، اما کسی به این درخواست پاسخ نداد. مگر پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ فلسطینیان نیز ده ها سال است خواستار استیفای حقوق خود هستند اما تنها وقتی حقوق آنها مورد توجه قرار گرفت که مقاومت فلسطینیان به صورت عام و انتفاضه به طور خاص افزایش یافت

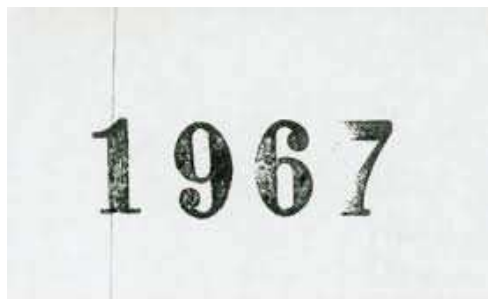
- در این چارچوب همچنین شاهدیم که تنها برهه ای که در زمینه پایان دادن به اشغالگری اسرائیل در اراضی عربی قرین موفقیت بود. جبهه جنوب لبنان است که با افزایش مقاومت مسلحانه لبنان هزینه نظامی و سیاسی ادامه حضور اسرائیل در اراضی لبنان هم افزایش مقاومت مسلحانه لبنان هزینه نظامی و سیاسی ادامه حضور اسرائیل در اراضی لبنان هم افزایش یافت.

جبهه جنوب لبنان

- بنابراین نتیجه می گیرم که آنها که فکر می کنند خروج از تنگنای صلح رعایت بیشتر ادب در برخورد با اسرائیل و قبول خواست های این رژیم و حسن نیت بیشتر نشان دادن است کاملاً در اشتباهند، زیرا پیشبرد صلح و تحقق حداقل خواست اعراب تنها در سایه تصحیح موازنه قدرت اعراب با اسرائیل امکان پذیر است و در شرایط کنونی جهان، داشتن توانایی های سیاسی و اقتصادی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

حسن نیت

• ۳- فرایند صلح در عمل بر پایه محورهای مذاکره دوجانبه بیان اسرائیل و هر یک از کشورهای عربی هم مرز پیش رفت که بر خلاف تلاش های عربی در اجلاس سران در خارطوم در اوت ۱۹۶۷ بود که بر موضع دسته جمعی اعراب در مذاکرات تاکید داشت. کشورهای عربی برای تحقق استراتژی خود کوشیدند گردهمایی بین المللی را تدارک ببینند که در آن طرف های کشمکش و طرف های بین المللی موثر مستقیما حضور داشته باشد، اما این تلاش ها با سفر سادات به فلسطین اشغالی در سال ۱۹۷۷ شکست خورد و باعث از هم گسیختگی صفوف اعراب شد.



- اعراب نتوانستند راه حلی جایگزین ارائه کنند تا این که آمریکا با دیپلماسی خود توانست فرمول مادرید را در سال ۱۹۹۱ ارائه کند و بدین صورت آبروی اعراب را حفظ کند. اجلاس مادرید در مرحله مراسم افتتاحیه نشست واقعی بین المللی بود اما بلافاصله به روندهای دوجانبه تقسیم شد. مذاکرات چند جانبه هم در همه زمینه ها موضوعات خود را به اموری اختصاص داد که موفقیت در آنها بیش از تحقق صلح در روندهای دو جانبه امکان پذیر نبود. در این روند حتی هیچ مانعی در برابر حرکت های تک روائی کشورهای عربی و هماهنگی های پراکنده آنها نبود تا آنجا که بار دیگر منافع کشور بر منافع ناسیونالیستی غلبه کرد.

روندهای دو جانبه

نتیجه قابل توجه پیشرفت صلح در روندهای دوجانبه برتری آشکار اسرائیل برای مانور دادن در روندهای مختلف مذاکره عربی با هدف افزایش دستاوردهای خود بوده و تاسف انگیز اینکه اعراب چندان به این امر توجه نکردند و اغلب آنها به ساز اسرائیلی ها رقصیدند. فرایند صلح با چنین وضعیتی تا سال ۲۰۰۰ دچار دور و تسلسل است،

- این گونه که در مذاکرات دوجانبه عربی- اسرائیلی مشخص می شود اسرائیل به هیچ عنوان تغییری اساسی در مواضع دیرینه خود نداده است. از این رو در پی هر بحران طرف های عربی موثر مواضع لفظی حادی اتخاذ می کنند آمریکا و یا حتی طرف های عربی میانجیگری می کنند و بار دیگر مذاکرات از سر گرفته می شود ولی دوباره روشن می شود که اسرائیل در مواضع خود تغییری نداده است و این چنین زمان به سود و خواست اسرائیل می گذرد تا این رژیم بتواند شرایط را در اراضی اشغالی عربی به گونه ای تغییر دهد که همه چیز را مناسب با صلح مورد نظر خود آماده کند.

مواضع لفظی حاد

- ۴- ریشه های صلح با تلاش برای از بین بردن نظام عربی به عنوان چارچوب همکاری کشورهای عربی پیوند خورده است، درست است که دستیابی به صلح دوجانبه خود به خود تا حدی به معنای ورود اسراییل به عنوان یک طرف موثر در نظام است، اما دیدگاه آمریکا و اسراییل نسبت به صلح و آینده منطقه در مرحله پس از صلح بر پایه ایجاد نظام خاورمیانه ای و نه عربی است. نکته قابل توجه اینکه این دیدگاه زاییده فرایند صلح و دهه آخر از قرن بیستم نیست بلکه ریشه های آن به دیدگاه غرب نسبت به آینده منطقه در پی جنگ جهانی دوم باز می گردد.

ورود اسراییل

- در این باره اتحادیه عرب تنها طرف ذی ربط غایب در اجلاس مادرید در سال ۱۹۹۱ بود، زیرا در اصل به این اجلاس دعوت نشده بود و در عین حال بارها آمریکا و اسرائیل کم و بیش درخواست و اظهار تمایل کرده بودند که این اتحادیه کمرنگ شود و جای خود را به یک سازمان خاورمیانه ای بدهد و متأسفانه حتی برخی کشورهای عربی هم با این درخواست ها و تمایلات همراهی و همدلی کرده بودند. مسئله سومی که از جزییات طرح خاورمیانه ای مستفاد می شود ملاحظه این امر است که خطر این طرح صرفاً این نیست که مایلند آن را بر ویرانه نظام عربی بنا کنند، بلکه همچنین آنها تصمیم دارند اسرائیل را مرکز اقتصادی و راهبردی و سپس سیاسی این نظام قرار دهند.

- برخی کشورهای عربی در اهرم های طرح خاورمیانه ای شرکت کرده اند که مهم ترین آنها نشست های همکاری منطقه ای بود که نخستین جلسه ی آن در سال ۱۹۹۴ در دارالبیضاء مغرب برگزار شد و سپس جلسات بعدی آن در سال ۱۹۹۵ در عمان، و در سال ۱۹۹۶ در قاهره پی گیری شد تا این که در سال ۱۹۹۷ در دوحه همزمان با بن بست فرایند صلح در دوره حکومت نتانیا هو (۱۹۹۱-۱۹۹۶) متوقف شد.

نشست های همکاری منطقه ای

- نکته قابل توجه اینکه نظام عربی به رغم ضعف و فقدان یکپارچگی توانست هر چند جزئی مقابل طرح خاورمیانه ای به مصالح اعراب و از جمله منافع ملی کشورهای عربی دانست که موجب شد شماری از کشورهای بزرگتر عربی احساس کنند که منافع ملی شان در نظر گرفته نمی شود و یا آنکه از آنها خواسته می شود که تبعیض هایی را بدون اینکه سوء آشکاری برایشان داشته باشد، تحمل کنند.

ضعف و فقدان یکپارچگی

منافع ملی

- از جمله این علل همچنین مقاومت شدید نخبگان فرهنگی و برخی نخبگان سیاسی در بیشتر کشورهای عربی بود که مقابل طرح خاورمیانه ای ایستادند و شکی نیست که این مقاومت متکی به آرای عمومی و قدرتمند عربی بود که با هر گونه عای سازی روابط با اسرائیل مخالفت می ورزند. این مخالفت همچنین در آن دسته از کشورهای عربی که با اسرائیل قرار داد صلح امضا کرده اند وجود داشت.

مقاومت شدید نخبگان فرهنگی و
برخی نخبگان سیاسی

- همچنین اصرار آمریکا بر ادامه فعالیت اهرم همکاری اقتصادی منطقه ی پس از اجلاس دوحه در سال ۱۹۹۷ به رغم توقف عملی فرایند صلح بود، ولی این ضوعیت موجب شد بسیاری از کشورهای عربی این اجلاس را تحریم کنند. مقابله نظام عربی با نظام خاورمیانه نشان داد که نظام عربی به رغم ضعف آشکار و حد نازل همبستگی و غلبه گرایش های ملی بر رفتار اعضا همچنان به صورت محدود می تواند در منازعات از موجودیت خود دفاع کند.

غلبه گرایش های ملی بر رفتار
اعضا

ضعف آشکار و حد نازل
همبستگی

خلاصه و نگاه به آینده

- بر پایه ی آنچه گفته شد وضعیت سیاسی جهان عرب در سال ۲۰۰۰ مایه نگرانی شدید و بیم واقعی نسبت به آینده کشورهای عربی یا نظام عربی است. دست کم چهار کشور عربی با خطر تجزیه رو در رو شده اند و یا در عمل تجزیه شده اند و سطح تحول دموکراتیک در جهان عرب در مجموع و در مقایسه با مناطق دیگر جهان که شرایطی برابر دارند نازل بوده و به نظر می رسد که نظام عربی قادر به فعال کردن موسسات خود نیست و وحدت عربی تبدیل به یک خواست رویایی شده است که حتی معتقدان به آن در شرایط کنونی آن را امکان پذیر نمی دانند

سطح تحول دموکراتیک در جهان عرب

- و تمام جایگزین هایی که نظام عربی برای مقابله با ناتوانی موسسات رسمی ایجاد کرده خود نیز دچار رکود و ناتوانی اند. اجلاس سران عرب به رغم نیاز برگزار نمی شود و دیگر تجمعات ناشی از اتحادیه عرب هم تنها نامی بر کاغذ هستند و یا در بهترین حالت دستاورد هایی محدود به همراه داشته اند که با سال هایی که برای تاسیس و شکل بخشیدن به آنها اختصاص یافته و چالش هایی که آنها را احاطه کرده است تناسبی ندارد.

دستاورد هایی محدود

- جامعه مدنی عربی هم همچنان در دوره جنینی قرار دارد که بعضا مورد تعرض و تهاجم دولت های عربی و یا نیروهای خارجی قرار می گیرد و به نظر می رسد که قادر به عرضه جایگزینی غیر رسمی برای فعال کردن نظام عربی نیست.

- کشمکش های عربی- عربی به طور کلی و کشمکش های مرزی میان کشورهای عربی به طور ویژه همچنان باقی است، بدون این که طی ده ها سال و یا در بعضی موارد پس از نیم قرن راه حلی برای آنها یافت شود. ادامه این وضعیت تاثیر بسیار منفی بر منابع نظام عربی و همبستگی این نظام می گذارد. نقطه اوج این وضعیت را در منطقه خلیج فارس شاهدیم تا آن جا که این کشمکش ها مفهوم امنیت قومی عربی را از بین برده است و راه را برای سلطه نیروی خارجی در معادله امنیت این منطقه بسیار حساس همواره کرده است.

مفهوم امنیت قومی عربی

- در مورد فعل و انفعالات منطقه ای عربی، فرایند صلح سیاسی در کشمش اعراب و اسراییل دستاوردهای بسیار محدودی داشته است و در مسیر تنگ خود به آهستگی پیش می رود و سلطه خود را بر اراضی عربی به عنوان واقعیت تحمیل کند و بدون این که مجبور باشد به هماهنگی با اعراب بپردازد به صلح دو جانبه با کشورهای عربی ادامه می دهد. اسراییل از این شرایط به سود خود استفاده می کند و افزون بر این همه این موارد برخی مسایل نیز در روابط کشورهای عربی با دو کشور بزرگ همچوار یعنی ترکیه و ایران وجود دارد و به نشانه امانت داری هم باید گفت که در وضعیت سیاسی جهان عرب در سال ۲۰۰۰ ابعاد مثبت هر چند اندک ولی مهم وجود دارد که در سه دسته زیر قابل بررسی است:

- **یکم،** افکار عمومی عربی توانست در برخی مقاطع پویایی و اشتراک نظر خود را نشان دهد به نحوی که بر روند تحولات تاثیرگذار بوده است. هر چند گفته می شود که این موارد هیجان های موقت بوده، اما ماهیت افکار عمومی عربی همواره چنین بوده است و این احتمال قابل بررسی وجود دارد که انلاب ماهواره ها به صورت کلی و ماهواره های عربی به طور مشخص بر افزایش انگیزش افکار عمومی اعراب تاثیر گذارده است.

• **دوم،** نظام عربی رسمی و غیر رسمی توانسته است تاکنون در مقابله با طرح های جایگزینی که از ناحیه فرایند صلح اعراب و اسرائیل عنوان شده و مشخصا با طرح خاورمیانه ای مقابله کند و اغلب کشورهای عربی حاضر به همراهی با سیاست های آمریکایی- اسرائیلی در خاورمیانه نشده اند.

سیاست های
آمریکایی- اسرائیلی

- در این باره برخی کشورهای عربی به طور کلی این طرح ها را در کرده اند و برخی دیگر آنها را قابل بررسی از این زاویه که نقطه شروعی برای تبیین مفهوم پیشرفت در فرایند صلح و منافع متقابل باشد و نه به معنای پذیرش سلطه اسرائیل بر منطقه، تلقی کردند.

پذیرش سلطه اسرائیل

- نخبگان فکری و سیاسی جریان های ناسیونالیستی عربی نقش بزرگ و مشخص در آگاهی بخشی نسبت به خطرات این طرح ها داشته اند و افکار عمومی را بر ضد آن بسیج نموده اند و در این راه از مخالفت افکار عمومی اعراب با بهبود رابطه با اسرائیل با توجه به وضعیت جاری فراین صلح استفاده کردند. جالب اینکه مخالفت مردمی با عادی سازی روابط اسرائیل در آن دسته از کشورهای عربی که تعهدات رسمی نسبت به صلح با اسرائیل دارند چشمگیر تر است.

جنبشی رهایی بخش و ملی

• **سوم،** با عملکرد نیروی مقاومت لبنان در نوار مرزی اشغالی جنوب لبنان به طور طبیعی جنبشی رهایی بخش و ملی شکل گرفت که توانست هزینه های اشغالگری را تا حدی بالا ببرد که از میزان فایده امنیتی مورد نظر اشغالگران برای اشغال این مناطق فزونتر شود و متجاوزان را وادار سازد که با تغییر روش در روش ماه می سال ۲۰۰۰ پس از افزایش خسارت های مادی و انسانی به اشغالگری خود در این منطقه پایان دهد.

جنبشی رهایی بخش و ملی

یادداشتها

۱. دبیرخانه اتحادیه عرب، گزارش اقتصادی جهان عرب، ۱۹۹۸، ص ۱۸.
۲. برای بررسی جزئیات این تحولات می توان به گزارشهای سالانه: سازمان عربی حقوق بشر، حقوق بشر در جهان عرب: گزارش سازمان عربی حقوق بشر از وضعیت حقوق بشر در جهان عرب رجوع کرد.
۳. نیوین عبدالمنعم مسعد، الأقليات والاستقرار السياسي في الوطن العربي، قاهره: دانشگاه قاهره، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، مرکز پژوهشها و بررسیهای سیاسی، ۱۹۹۸.
۴. بنگرید: محمد جابر الأنصاری و دیگران، التحركات الاهليه العربيه: العوامل الداخليه والخارجيه، به همت عدنان السيد حسين بيروت: مرکز پژوهشهای وحدت عربی، ۱۹۹۷.
۵. احمد يوسف احمد، الصراعات العربيه - العربيه، ۱۹۴۵ - ۱۹۸۱: پژوهش رهیافتی، بيروت: مرکز پژوهشهای وحدت عربی، ۱۹۸۸، ص ۱۱۹.
۶. در باره نتایج برجسته تلاشهای تکامل عربی نگاه کنید به: سليمان المنذرى، «المنظور التاريخي لآليات التكامل الاقتصادي العربي» در: مرکز بررسیها و پژوهشهای عربی، آليات التكامل الاقتصادي العربي، نوشته طه عبدالعلیم طه، قاهره: مرکز، ۱۹۹۲، صص ۸۷-۱۶۳، و در باره موضوع تمایزها، دبیرخانه اتحادیه عرب نشست شورای اقتصادی و اجتماعی، نشست عادی شصت و سوم، قاهره ۸-۱۱ فوریه ۱۹۹۹، صص ۲۷-۳۲.
۷. المنذرى، همان منبع، صص ۱۵۸ - ۱۶۰.

۸ . احمد يوسف احمد، الصراعات العربيه - العربيه ۱۹۴۵-۱۹۸۱ : پژوهش رهيافتي .

۹ . احمد يوسف احمد، النظام العربى وازمة الخليج، در : احمد الرشيدى، الانعكاسات الدوليه والاقليميه لازمه الخليج ،

قاهره : دانشگاه قاهره ، دانشكده اقتصاد و علوم سياسى ، ۱۹۹۱ ، ص ص ۲۳۱ - ۲۳۴ .